

نکته‌هایی درباره‌ی نهضت جنگل (۵)

بزرگ مالکان و صاحبان ایلات و بورژوازی وابسته و ملی که دلبسته به حفظ مالکیت و ثروت خود بودند از کودتای رضاخان استقبال کردند، چون هنوز از انقلاب مشروطه و حکومت ضد استبدادی و ضد نظامی چند سالی نگزشته بود و عده‌ای از رجال و علمای تهران که خود را آزادی‌خواه می‌دانستند با شرمساری و به بهانه‌ی اجبار، تن به تأیید رضاخان دادند که داستان عروج و سقوط رضاخان خود بحث دیگری است، اما آنچه به مسأله جنگل ارتباط پیدا می‌کند، واقعیت تلخی است که پس از کودتا به تهران، فشار و اعمال دسیسه و اجرای نقشه تفرقه در جنبش جنگل شدت گرفت و رفت و آمدهای شخصیت‌های گوناگون سیاسی - مذهبی و تجاری به جنگل بیش تر شد و تمام عامل‌های تفرقه و پراکندگی با وجود حضور و تلاش بی‌وقفه حیدر عمواوغلی به نتیجه‌گیری خود نزدیک می‌شدند، در چنین شرایط حساس میرزا باید با جلب حمایت گسترده‌ی کشاورزان و زحمتکشان شهری و روشنفکران به ترمیم و توسعه نهضت ملی کوشش کند، اما در چنبره توطئه‌گران قوار گرفت و حادثه سوگ‌آور و محنت‌بار ملاسرا به وجود آمد. تعلل میرزا در آمدن به رشت و تحکیم قدرت جنبش، مردم امیدوار به نهضت را ناامید کرد، شعری که فخرایی از حجت‌الاسلام لیمونجویی نوشت و ترانه‌ای که توده‌ی مردم زمزمه می‌کردند، حکایت از همین ناامیدی مردم دارد.

اعضای کمیته انقلاب هفته‌ای دوبار در فریه ملاسرا، ۹ کیلومتری رشت جلسه داشتند. میرزا به هیچ وجه حاضر به آمدن رشت و دخالت و نظارت بر کارها نبود. استنباط نویسنده این است که استنکاف میرزا به سفارش عامل‌های تهران بود، چون آن‌ها می‌خواستند نهضت از قدرت رهبری و اجرایی و تمیین و کسب شخصیت حقوقی محروم شود و مانند دسته‌ای پچریک جنگلی در اعماق جنگل بمانند. فخرایی می‌نویسد: «به میرزا خبر رسید زمینه یک توطئه برای درهم کوبیدنش در شرف آماده شدن است.» به واقع از هرچه تاریخ‌نویس و وقایع‌نگار آدم دل‌زده

می‌شود، چنین کلی‌گویی بدون سند و تشریح و تبیین موضوع که بیش‌تر مانند کار شعبه‌بازان و جادوگران با رمل و اسطرلاب است و دیگران هم او را به نام تاریخ‌نگار نهضت جنگل به‌صدر و کرسی بنشانند! کتاب فخرایی بدون سند و مدرک است، حتا از جنس تبیین تاریخ و روابط علت و معلولی و استنباط منطقی به دور است. او می‌نویسد از مدرس پیام‌های مکرر رسید که میرزا به تهران بیاید، سند این ادعا کجاست؟ پیام شفاهی یا کتبی بود؟ آورنده چه کسی بود؟!

مگر مدرس آدم خام و خیالاتی بود که بدون بررسی موانع کار و بُعد مسافت و حضور نیروهای انگلیسی در جاده قزوین - تهران و حضور قدرتمندانه‌ی رضاخان میرپنج و ملطه‌ی بلامنازع سفیر انگلیس (هری نرمن) به میرزا پیام دهد که به تهران بیاید، میرزا به تهران بیاید که چه کند؟ احمدشاه را بیرون کند؟ احمدشاه که از هر جهت مورد حمایت و تجلیل و تاید سید حسن مدرس، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مصدق‌السلطنه بود. سید محمدرضا مساوات، میرزا طاهر تنکابنی و ادیب‌السلطنه سمیعی چه کاره‌ی مملکت بودند که به یک نیروی سلح و انقلابی امر و نهی کنند، علاوه بر آن، سید حسن مدرس، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مصدق، با سردار سپه و وزیر جنگ نهایت همراهی را داشتند، آن‌چه فخرایی نوشته است، پندار و خیالبافی است. فخرایی با کدام سند می‌گوید که به فرماندهی ارتش سرخ گیلان تلگراف رمز از دولت روسیه شوروی رسید که حیدر عمو اوغلی را دستگیر کنند این تلگراف رمز کجاست؟ آقای فخرایی چگونه از آن مطلع شده است، کی‌کالو از رفقای صمیمی و هم‌فکر حیدر عمو اوغلی بود. آقای فخرایی نمی‌دانست که ادیب‌السلطنه سمیعی سالیان زیادی از نوکران موجب بگیر سردار سپه و رضاشاه بعدی بوده است؟! هیچ‌گونه ارتباط و سنخیت و هماهنگی بین میرزا طاهر تنکابنی و ادیب‌السلطنه با حیدر عمو اوغلی نبود و این واقعیت را همه می‌دانستند و اسناد تاریخی موجود، ثابت می‌کند که ادیب‌السلطنه سمیعی سالیان دراز در زیر سایه‌ی احمدشاه سردار سپه و حضرت اشرف و وزیر جنگ و رضاشاه به وکالت و وزارت رسید و سالیان دراز از نوکران صمیمی و مخلص رضاخان بود و ریس دفتر مخصوص او شد و حیدر عمو اوغلی در اعماق جنگل‌های گیلان به دست نوکران مورد اعتماد میرزا به نام معین‌الرعا یا زندانی شد و در کُند و زنجیر بود و بعد هم خواه با اطلاع میرزا یا بدون اطلاع وی به دستور صریح معین‌الرعا یا کشته و جسدش طعمه‌ی حیوانات جنگل شد. فخرایی در اوج قدرت و دیکتاتوری محمدرضا شاه این حقیقت را می‌دانست، اما آن اندازه جرأت و شهامت نداشت که حقیقت را بنویسد و چرا در کتابش کوچک‌ترین انتقادی متوجه قوام‌السلطنه و سردار سپه نیست؟ تاریخ‌نویسی فضاپلنت و

اعتباری است که دست‌کم یک جو انصاف، شهامت و شرافت می‌خواهد. کسانی مانند فخرایی که حقیقت را مفلوب می‌کنند در حد وقایع‌نگار مداح و مزدور ترسو تنزل می‌کنند. او چه سند و مدرک در مورد قصد ترور میرزا از جانب حیدر عمر اوغلی ارایه دهد و از روی چه مقدماتی می‌توان چنین قصدی را مکاشفه کرد و آیا قصد تا به مرحله‌ی اجر و عملی نرسد قابل‌جراست؟ ما تاکنون هیچ سند و مدرکی از ناحیه‌ی حیدر عمر اوغلی برای ترور میرزا مشاهده نکرده‌ایم، برعکس علاوه بر آنکه حمله به محل ملاقات آن هم به شدت خشونت‌آمیز که به قصد سوزاندن عصاره و چکیده انقلاب و آزادی و مشروطه‌خواهی و عدالت‌طلبی ایران یعنی حیدرخان عمر اوغلی به وسیله‌ی عامل‌های میرزا محرز می‌کند و این از مسلمات تاریخ است که واقعه‌ی دلخراش و اندویدار ملاسراکه اساس یک انقلاب و جنبش مردمی را محو و نابود کرد از ناحیه هواداران و یاران گرمابه و جنگل میرزا کوچک‌خان بوده‌است.

صاحب این قلم میرزا را نه تنها به بلاهت سیاسی در آن هنگامه متهم می‌کند، زیرا هم وی و هم حیدر عمر اوغلی کشته شدند. سپس یاران میرزا مانند حسن معین‌الرعایا، اسماعیل حان جنگلی، عبدالحسین شفایی، میرصالح مظفرزاده، کلنل ثقفی، محمدی انشایی، رضا افشار و... کسانی که پس از خاموشی نهضت جنگل دست‌مزد خود را گرفتند. یکی به ریاست دفتر دیوان عالی کشور رسید، آن دیگر سال‌ها نماینده‌ی مجلس شد. کلنل جاسوس رضاخان که فرستاده قوای مسلح دولت میرزا بود، نیز تا درجه سرتیپی ارتش رضائاهی صعود کرد و امیر ارتش شد. شیخ چند چهره، هرچه خواست از رضاخان گرفت، از دفتر عقد و طلاق تا امامت جماعت مسجد، جلوه‌گری کرد و در نتیجه پس از شکست، ناامید شد و به خدا پناه برد.

مهم‌ترین اختلاف حیدر عمر اوغلی و برخی از انقلابیون عدالت‌خواه در مورد وضع فلاکت‌بار دهقانان این بود که دهقانان گیلان و مازندران به چه چیزی دل خوش کنند؟ آن‌ها چگونه اندک معاشی از کار مستمر داشته باشند؟ ناسف دلخراش و آزاردهنده این بود که میرزا عنان اراده و اختیار خود را به‌طور کامل به‌دست میرزا محمدی انشایی که فردی جسور و سخنور در هیات اتحاد اسلام بود، تسلیم کرد و گوش به رای و نظر وی داشت. او با توسل به آیات قرآن و احادیث و توجیه آیات و احادیث در حمایت از سرمایه‌داران و مالکان بزرگ گیلان از اجرای هرگونه اقدامی به نفع محرومان جلوگیری می‌کرد. مالکان گیلان در هیات اتحاد اسلام نفوذ کامل و قاطع داشتند. نویسنده‌ی این سطرها هیات اصلی این اتحادیه و شرح حال خان‌ها و سران ایلات، مانند رشیدالممالک و امیر عشایر را که به آن پیوسته بودند را نوشته است.

شرح اختلاف میرزا و حیدر عمو اوغلی را گیلک در انقلاب جنگل نوشته است، چو تا از ماهیت کمونیسم اطلاع کافی و درست نداشت، برنامه‌ی اندک جنبش حزب عدالت در شرایط سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ را با (مرام کمونیسم) مغالطه و مخلوط کرده و در نتیجه قادر به تحلیل و ارزیابی درستی نشده است. کم‌ترین خواسته‌ی جنبش گیلان در سال ۲۱-۱۹۲۰ تعدیل بهره مالکانه، لغو بیگاری، تعیین کم‌ترین ساعت کار و دستمزد بود. دولت شوروی و حزب کمونسوویت هیچ تمهید و وثیقی برای حفظ مالکیت‌های بزرگ امین‌الدوله، ناصرالملک قره‌گوزلو، بحرالملک رفیع، حاجی سید رضی و مالکان عمده‌ی دیگر نمی‌توانست به‌عهده بگیرد. از نظر میرزا، حزب عدالت نمی‌توانست در گیلان حضور و فعالیت داشته باشد، زیرا حزب عدالت مخالف حادی ستم‌گری امجدالسلطنه، امین‌الدوله و دیگر مالکان بود و پافشاری میرزا و محمدی انشایی و مانند آن‌ها برای حفظ امتیازهای اربابی، آن‌هم در قالب ادعای ضد ستمگری و طرفداری از مظلوم، در حکم وصله و پینه، کوسه و ریش‌پهن بود. دهقان ستم‌دیده هم باید انگیزه و دلیل قابل توجهی برای حضور مسلحانه در لشکر میرزا داشته باشد که جان‌فشانی کند، وگرنه جنبش منهوم و معنایی نداشت. برخلاف نظر گیلک، حیدر عمو اوغلی به‌هیچ‌وجه درصدد اجرای مرام کمونیسم و الغای مالکیت نبود، بلکه بر اساس نظریه‌ی مصوبه‌ی کنگره شرق، اصل را به خارج کردن قشون روسیه تزاری و قزاق انگلیس از ایران گذارده بود و در مرحله‌ی بعدی تمین دست‌کم زندگی برای دهقانان و زحمتکشان و چنین هدفی تنها با تعدیل بهره‌ی مالکانه تا حد تصنیف بهره مالکانه و لغو بیگاری امکان‌پذیر بود. علاوه بر آن تعیین ساعت کار، بالا بردن دستمزد کارگر که تا حدی شکم سیر کنند و لخت و ژنده نباشد و کودکان سرپناهی داشته و به اندک آموزش خواندن و نوشتن قادر باشند. دولت شورایی گیلان توانایی اجرای این کار را داشت، اما میرزا و هیأت اتحاد اسلام و مالکان و اجاره‌دارانی مانند داوودزاده مخالفین کم‌ترین‌ها و به‌نام کمونیسم و اجرای «مرام کمونیستی» وانمود و غوغا برپا کرده و صدای او شریعتاً بلند کردند. پافشاری حیدر عمو اوغلی جنبه‌ی عدالت‌خواهی داشت تا نیروی لازم برای مقابله با حکومت تهران و سردار سپه فراهم شود، اما میرزا و اطرافیان او توطئه‌های لازم را برای محو و سوزاندن جسم و اندیشه‌های بشردوستانه‌ی حیدر عمو اوغلی فراهم کردند.

گیلک نسبت به میرزا ارادت خاص داشت و تلاش و تقلا بسیار می‌کرد که او را از کنسین حیدر عمو اوغلی و فاجعه آتش‌زدن کمیته‌ی ملاسرا تبرئه کند. از بررسی صفحه‌ی ۴۹۱-۴۸۹ کتاب او حقیقت معلوم می‌شود، اما حقیقتی که بعدها هویدا شد. ارتباط مخفی و ماسوریت

مزدورانه‌ی حسن خان معین‌الرعایا، اسماعیل خان جنگلی و عبدالحسین خان ثقفی خواهرزاده‌ی کننل فتح‌علی خان ثقفی فرمانده کن نیروهای میرزا که همگی سر بر درگاه سردار سپه داشتند و به سرتیپی و مال و منال و منصب رسیدند. گیلک پس از شرح اختلاف میرزا و هیات اتحاد اسلام با حیدر عمواغلی که به‌طور مغالطه و نتیجه‌گیری خاص نوشته شده، ادامه می‌دهد: در این موقع یک عده از سردسته‌های جنگل که در بین آنان عبدالحسین خان ثقفی فرمانده قوای جنگل جای داشت از اوضاع عصبانی و ناراحت شد و چون استقامت میرزا در آنان نبوده از ملایمت، بردباری و صبر و سکوت او به‌تنگ آمده بودند، تصمیم گرفتند مخالفان خود را از میان بردارند. در ضمن در همین اوقات زمزمه می‌شد که عمواغلی می‌خواهد کودتا کند و به معیت خالو قربان، میرزا را از بین ببرد و خود به‌طور مستقل به کمک بلشویک‌ها شروع به فعالیت کند.»

(توجه به واژه‌ی زمزمه جای بسی توجه و تعجب است)... او در ادامه می‌نویسد: «سرانجام نیت خود را به میرزا ابراز کردند. مشارالیه به آنان پاسخ داد از کجا معلوم است شما می‌دانید نتیجه‌ی مطلوبه را از عملیاتی که انجام می‌دهید اخذ بکنید به‌علاوه من نمی‌توانم با کشتن یک عده ایرانی که سال‌ها با من همکاری کرده‌اند به جرم غفلت یا نااهلی موافقت کنم بهتر است شما این فکر را از خود دور کنید. این پاسخ که به‌طور کامل درست و منطقی بود به هیچ‌وجه در آنان موثر واقع نشد، دوباره تصمیم گرفتند میرزا را گرفته و در یک نقطه توقیف کنند و پس از آن‌که به اجرای نقشه‌ی خویشتن موفق شدند او را آزاد کنند. این خبر وقتی به میرزا رسید به‌ویژه هنگامی که دانست خواهرزاده‌ی او اسماعیل خان و حسن خان کیش دره‌ای از قدیمی‌ترین یاران و بستگان او در این امر مشارکت دارند بسیار متاثر و آندوهگین شد و به فراری که بعدها معروف شد مجبور شد با آنان موافقت کند... و روی این اصل موافقت کرد که مخالفان را دستگیر و رشت را تصرف کنند. پس آن‌چه از حقیقت ماجرا بر اساس نوشته‌ی گیلک به‌دست می‌آید آن است که با موافقت میرزا حادثه‌ی ملاسرا به‌وجود آمد و به محل حضور حیدر عمواغلی و اعضای کمیته‌ی تازه تاسیس دولت شورایی گیلان حمله‌ی مسلحانه شد و به تصد کشتن آن‌ها، کمیته را آتش زدند. بر جهت نیست که بیش‌تر مردم آگاه و کسانی که سال‌ها بعد قضیه‌ی فاجعه‌آور آتش‌سوزی ملاسرا را بررسی کردند مرگ مظلومانه و فجیع حیدر عمواغلی و سوزاندن سرخوش کمیسر قضایی را به‌گرددن میرزا انداختند.

صاحب این قلم اطلاعی که از مجموعه‌ی فراز و نشیب‌های قضیه‌ی جنگل و مبدا ایجاد آن و حاملان نخستین این به اصطلاح جنبش به‌دست آورده است در نهایت خلوص و ارادت و احترام

به مبارزان راه آزادی و عدالت این وجیزه را نوشته است. اما یادآوری این واقعیت، بسیار آموزنده و مفید است که رهبر نهضت جنگل دارای هیچ برنامه مدون و نظریه‌ی قابل اعتنایی نبود و پس از آن‌که حزب عدالت برای بالابردن سطح آگاهی اجتماعی جامعه‌ی گیلان مرام‌نامه و هدف‌های خود را در اعلامیه‌ها به اطلاع مردم می‌رسانید، جنگلی‌ها و چند نفر میرزابنویسی که دسنتی در مسایل سیاسی داشتند برای فریب مردم به انتشار مرام‌نامه‌ای ضد و نقیض به نام مرام‌نامه‌ی جنگل اقدام کردند. گیلک می‌نویسد: «جنگلی‌ها پس از ورود روس‌های انقلابی به ایران برای آن‌که در مقابل فرقه و مرام کمونیزم دارای مرام و تشکیلات حزبی باشند خود را اجتماع‌یون نامیدند و این مرام‌نامه را به اکثریت تصویب کردند که به‌موقع اجرا بگذارند»^(۱). آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش (زارع - کاسب - کارگر) ممکن نیست، مگر به تحصیل آزادی حقوقی و تساوی افراد انسانی عموم فرقه‌ها، نژاد و مذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت به واسطه‌ی متخین. پیشرفت این مقاصد را در فرقه اجتماع‌یون به موردهای ذیل تعقیب می‌کند:

ماده اول

۱. حکومت عامه تنها در دست نمایندگان جمع خواهد شد.
۲. قوای مجریه در مقابل متخین مسوول بوده و تعیین آن‌ها از مختصات نمایندگان متناوب ملت است.
۳. همه افراد بدون تفاوت نژاد و مذهب از حقوق مدنی به‌طور تساوی بهره‌مند خواهند بود.
۴. آزادی تامه‌ی افراد انسان در استفاده‌ی کامل از قوای طبیعی خود.
۵. الغای کلیه‌ی ششون و امتیازات.

ماده‌ی دوم - حقوق مدنی

۶. مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و اقامت و مسافرت.

۱- مرام‌نامه هیچ‌گونه نسبت منطقی با گروهی از ملایان، خا‌های ایلات و عشایری که بنا سیرزا به نام هیات اتحاد اسلام همکاری می‌کردند نداشت. تناقض و ضدیت این دعوی که به نام مرام‌نامه جنگل فخرایی نخستین بار منتشر کرد بیش‌تر معلوم ذهن و اندیشه اوست و در واقع آن زمان که میرزا به قدرت اجرایی و ریاست جمهوری گیلان رسید یک بند آن مرام‌نامه خیالی در جامعه‌ی گیلان مطرح و اجرا نشد. ص ۴۸۹-۴۹۱

۷. آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، کار و کلام.

۸. هر یک از افراد ملت که به سن ۶۰ سالگی برسد از طرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود.

ماده‌ی هفتم - دفاع

۲۴. دفاع و مشق نظامی برای مدارس ابتدایی و متوسطه اجباری است.

۲۵. برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالیّه تاسیس خواهد شد.

۲۶. در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کثورستانی، دفاع از وظایف

عمومی و اجباری است.

ماده‌ی هشتم - کار

۲۷. ممنوع بودن کار مزدوری برای اطفال که سنشان به ۱۴ سال نرسیده باشد.

۲۸. برانداختن اصول بیکاری به وسیله‌ی ایجاد موسسه‌ها که تولید کار و شغل می‌کند.

۲۹. ایجاد و تکثیر کارخانه‌ها با رعایت حفظ‌الصحه‌ی کارگران.

۳۰. تحدید (تمدید) ساعات کار در شبانه‌روز به ۸ ساعت، استراحت عمومی و اجباری در

هفته یک روز.

ماده‌ی نهم - حفظ‌الصحه

۳۱. تاسیس دارالعهزه و مریض‌خانه‌های عمومی و مجانی.

۳۲. رعایت نظافت و حفظ‌الصحه در مجامع، منازل، مطبخ‌ها، حمام‌ها و کارخانه‌ها.

۳۳. انتشار قوانین صحی در بین عامه.

۳۴. جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات - منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره.

این مواد ۳۴ گانه اگر هم مخلوق ذهن میرفخرایی نباشد در هیچ مورد از طرف دولت جنگل

اعلام و اجرا نشد. در مورد بهره مالکانه و سهم ارباب و بیگاری و لغو مالکیت بر مراتع و

جنگل‌ها هیچ اقدامی به عمل نیامد. طبقه‌ی کشاورز، کارگر و زحمتکشان شهری و روستایی

یه هیچ وجه مورد توجه قرار نگرفتند و بنابراین نسبت به حمایت از میرزا و دولت مستعجل او

دست برداشتند. هیات اتحاد اسلام که اختیار اصلی و اجرایی به اصطلاح نهضت جنگل را در

دست داشت و دخالت علنی در سیاست و صدور دستورات دستگیری می‌کرد تنها شعار جدایی روحانیت از سیاست می‌داد، چگونه ممکن بود علمای متمرکز در جلسات جنگل که سررشته‌ی کار به دست آنان بود و کسانی چون شیخ حسن آمن، میرزا محمدی انشایی و علم الهدی خراسته‌های آنان را اجرا می‌کردند، رضایت به آزادی اندیشه و بیان و قلم دهند، رضایت به لغو و حتا تعدیل بهره مالکانه‌ی اربابی و فتوای مساعد به حقوق کشاورزان و کارگران صادر کستند؟! هیچ اعلامیه‌ای از طرف علمای اتحاد اسلام و با میرزا در مورد بهره‌ی مالکانه و محدود کردن ساعت کار صادر نشده است.

آنچه در کتاب مرام‌نامه‌ی جنگل فخرابی نوشته شده است مستند به هیچ گزارش، اطلاعیه و اعلامیه‌ای در روزنامه جنگل نیست و امضای هیچ شخص مشهور نهضت جنگل در پای آن مشاهده نمی‌شود. از طرفی نوع افکار و عقاید و منافع خان‌ها و ثروتمندانی مانند حاج احمد کسایی، معین‌الرعا یا و علمایی که هر یک متولی موقوفه‌های پردآمدی بودند حاضر و راضی به اجرای مواد خیالی و موهوم (ماده ۴ و بندهای ۱۲ و ۱۳) نبودند. نوشتن این ادعا با عنوان ماده ۱۲ که منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه‌ها، مراتع، جنگل‌ها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانه‌ها جزو علاقه‌ی عمومی است، به آن معناست که همه ثروت‌ها و سرمایه‌های موجود ملی شود و از حالت مالکیت انحصاری سرمایه‌داران، خان‌ها و مالکان درآید و به نفع مردم مصادره شود. این خود شعاری است هم‌تراز با سوسیالیسم، آیا به واقع خان‌ها و علمای نهضت جنگل در آن حد و اندازه بودند و اگر میرزا به چنین رویه اقتصادی معتقد بود، دعوایش با حیدر عمواغلی و حزب عدالت بر سر چه بود؟

اگر هیات اتحاد اسلام به ماده و بند ۲ (حقوق مدنییه) و بند ۶ و ۷ معتقد بود چرا به حیدر عمواغلی در ملاسرا به طور ناگهان حمله کرد و به قصد نابودی مخالفین خود آتش‌سوزی راه انداخت؟ چرا سعداله درویش تحمل چند خطابه و اعلامیه‌های حزب عدالت را نداشت و مر به بستن خانه‌ها، کلوب حزب عدالت و کندن و پاره کردن اعلامیه‌های حزب عدالت داد؟ چرا حیدر عمواغلی را به دست یک عده تالش‌های ایل آلیانی کشتند؟ روسای ایلاتی مانند آبینی (معین‌الرعا یا) و قره‌خان و احمدخان که به معنای واقعی کلمه (دزدان مسلح بودند) به هیچ وجه اعتقادی به آزادی بیان و عقیده نداشتند و معنای این‌گونه اصطلاحات را نمی‌فهمیدند و بنا برین تحمل دگراندیشان حزب عدالت و انقلابیون ضد استبدادی و ضد استعماری را نداشتند و از هر جهت سران نهضت جنگل وابسته به مالکان و خان‌ها و بازرگانان بودند...